

شناخت نامه امیر مؤمنان علیه السلام با محوریت واژه انا (من)

سید محمد رضا حسینی جلالی
ترجمه محمدمهدی رضایی

چکیده

برای شناخت یک شخصیت و ابعاد زندگی او، راه‌های گوناگونی وجود دارد. از همه مطمئن و مستندترین راه، روایتی است که شخص از حیات خویش می‌دهد. در این صورت، آنچه گفته می‌شود یا به قلم می‌آید، به شرط راستی، صداقت و بیان واقعیت، از هر سخن و گفته دیگری به واقعیت نزدیک‌تر و به قبول و پذیرش سزاوارتر است.

لسان صدق الهی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، در این موضوع، نمونه‌ای بارز و قابل توجه است. ایشان چه در خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه نهج البلاغه و چه در روایات و اسناد دیگری که درباره ایشان و از ایشان باقی مانده، بارها و با تعبیرهای مختلف به معرفی خود پرداخته و پرده از چهره نورانی خویش برداشته است. آنچه در این مقاله می‌خوانید، بخشی از گفته‌ها و نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام است که با استفاده از واژه «انا» [من] جلوه‌هایی از شخصیت عاطفی، ایمانی، اجتماعی و الهی خود را نمایانده و درباره بسیاری مسائل روزگار خویش، که مربوط به امت مسلمان و آینده جامعه اسلامی است، اظهار نظر، و عرصه‌ای بزرگ از هدایت و نور و حقیقت را به مخاطبان خود عرضه کرده است.

کلیدواژه‌ها: امیر مؤمنان علیه السلام، زندگی، ویژگی‌ها، اسلام، مجاهدت، خلافت.

آنچه درباره ویژگی‌های ذاتی، نَسَب، خصوصیات تربیتی، اعمال، فضائل، برجستگی‌ها و امتیازات شخصی، مجاهدت‌ها، صبر و محرومیت در راه خدا و در راه اسلام و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تجربه‌های تاریخی، درگیری‌ها، تدابیر، روش‌نگری‌ها، آثار، علوم، قضاوت‌ها، ماجراهای امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام، همچنین نگاشته‌ها و موضع‌گیری‌های اندیشمندان با گرایش‌ها، فرقه‌ها و گروه‌های گوناگون درباره آن حضرت، ظلم‌ها، ظلمت‌ها، تحریم‌ها، خطاهای نگارشی عمدی و سهوی در طول سال‌های متمادی و دیگر آفات، همگی باعث شده شناخت شخصیت علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام، کاری سخت و ناشدنی بنماید و ایشان را در صدر فهرست کسانی قرار دهد که امت‌ها درباره ایشان یا راه افراط و طرفداری غلوآمیز پیموده‌اند، یا تا آخرین حد دشمنی و اجحاف پیش رفته و حق ایشان را از هر دو سو ضایع کرده‌اند. عده‌ای نیز در مقابل این عظمت، تحیر و سرگردانی و ناتوانی در فهم پیشه کرده‌اند و خود را به ظاهر در راه میانه، اما در واقع بی‌نظر نشان داده‌اند.

در روایات ما از زبان خدای متعال مطالبی در شأن امیرمؤمنان نقل شده است، همچنین سخنان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مناقب و فضیلت‌های پرشمار آن حضرت و بیان جایگاه خاص وی نزد خداوند و رسول، تنها به جنبه معنوی و الهی و غیبی امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌پردازد. با این وجود، ما در پی بازشناسی ابعادی از شخصیت ایشان هستیم که شخص امام عَلَيْهِ السَّلَام بازگو کننده آنها است. راهی که به توفیق پروردگار در بازشناسی زندگی حضرت عَلَيْهِ السَّلَام به ذهن آمد، این است که بینیم امام عَلَيْهِ السَّلَام درباره خویشتن چه گفته و چگونه از خصلت‌ها و حالات درونی و خواست‌های قلبی خود خبر داده و اسرار، حکمت‌ها، معارف، علوم و مفاخر ذاتی خود را برملا ساخته است؛ چیزهایی که حتی دشمنان حضرت نیز توان انکار آنها را نداشتند. این جایی بود که امام عَلَيْهِ السَّلَام با استفاده از واژه «أنا» [= من]، فهرستی بلندبالا از ممتازترین حالات و خصوصیات خویش را ارائه می‌کرد و به دقیق‌ترین و مستندترین شکل، به معرفی خود می‌پرداخت. انگیزه ما برای جمع‌آوری، ترتیب و فصل‌بندی سخنان برجا مانده امام عَلَيْهِ السَّلَام، که مصدر به لفظ «أنا»

می‌باشد، نیز همین امر بود. متن عربی این مکتوب پیشتر در مجله علوم الحدیث، شماره ۸ منتشر شده است که در این نوشتار، منتخبی از آن ارائه می‌شود.

مشخصات فردی

اسم

۱. «أنا الذي سمّيتني أُمِّي حَيْدَرَه»؛ من همانم که مادرم، «حیدر»ام نامید.
در روز جنگ خیبر فرمود: «من همانم که مادرم، حیدرام نامید.
چنان شیر شَرزه بیشه‌هایم.

دلیری هستم که با بازوان پرتوان

پیمانه مرگ برای دشمنانم می‌پیمایم».

(مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱، ص ۱۸)

ابن قتیبه گوید: «مادر بزرگوار علی عليه السلام به جای پدر، که در روز تولد وی حاضر نبود، فرزند را به نام پدر خویش، «اسد» نامید. چون ابوطالب مراجعت کرد، نام او را به «علی» تغییر داد. حیدره، یکی از نام‌های شیر است». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۱۲۷)

۲. من علی بن ابی‌طالب عموزاده رسول خدا صلى الله عليه وآله و برادر او، و فرستاده‌اش به سوی شما هستم.

مردم وادی یابس مطلع شدند که علی بن ابی‌طالب عليه السلام با همراهانش قصد ورود به سرزمین ایشان را دارند. صد مرد از این طایفه به پیشواز حضرت عليه السلام رفتند درحالی که سلاح خویش را پنهان کرده بودند. وقتی چشم امیرمؤمنان عليه السلام به آنها افتاد، نزدشان رفت. آنها با دیدن امام و همراهان گفتند: «کیستید؟ از کجا آمده‌اید؟ چه می‌خواهید؟».

فرمود: «من علی فرزند ابوطالب و عموزاده رسول خدا صلى الله عليه وآله و برادر او، و فرستاده‌اش به سوی شما هستم. از شما می‌خواهم گواهی دهید که خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد صلى الله عليه وآله بنده و فرستاده اوست. اگر ایمان بیاورید، در خیر و شر با همه مسلمانان شریک خواهید بود».

گفتند: «ما تو را می‌جستیم و تو خود نزد ما آمدی! سخت را شنیدیم. آماده باش و خود را برای جنگ مهیا کن». (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۶۵۴)

کنیه

۳. من پدر پیشوایان پاک‌سرشت از نسل خویشم. (ابن شاذان، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)
۴. من ابوالحسنم، همان که سرسختی مشرکان را در هم شکست. وقتی فرستادگان امیر مؤمنان علیه السلام از نزد طلحه و زبیر و عایشه، که علم جنگ برافراشته بودند، بازگشتند، امام علیه السلام به منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «... مادر به عزایشان بنشیند! من هیچ‌گاه به تهدید جنگ نهراسیدم و از ضربت تیغ و شمشیر، ترس به خود راه ندادم. آنان باید برای غیر من رجز بخوانند و دیگران را از قدرت خویش بترسانند. من ابوالحسنم، همان که سرسختی مشرکان را در هم شکست و جماعتشان را پراکنده ساخت. اکنون با همان قوت قلب با دشمنانم مواجه می‌شوم. من به وعده یاری و حمایت پروردگارم ایمان دارم و به کار خود مطمئنم و در کار دین خود هیچ شبهه و تردیدی ندارم». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۶)
- ایشان در جای دیگر، خطاب به معاویه فرمود: «من ابوالحسنم؛ همان که جد و دایی و برادرت را در روز جنگ بدر هلاک کرد و به خاک افکند. همان شمشیر اکنون با من است و با همان توان روحی با دشمنم روبه‌رو خواهم شد. من دینم را تغییر نداده و پیامبری نو برنگزیده‌ام. من بر همان راه و روش هستم که شما به اختیار خویش آن را رها کردید و به اجبار بدان وارد شدید». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، نامه ۱۰)
۵. من پدر یتیمانم. (ابن شاذان، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

لقب

۶. من پیشوای مردمان، جانشین بهترین خلق و همسر سرآمد زنان این امتم. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۳۸)



۷. من زاده عبدالمطلبم.

در روز پیکار بدر، مشرکان بر آن شدند تا زره ابوجهل را بر تن فردی بیوشانند و به جای او به میدان امیرمؤمنان علیه السلام بفرستند. عبدالله بن منذر بن ابی رفاعه، زره را پوشید و وارد میدان شد. علی علیه السلام بر او حمله کرد و به یک ضربت هلاکش نمود و می‌اندیشید که وی، ابوجهل است. در همان حال، فریاد برآورد که: «من زاده عبدالمطلبم». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۴، ص ۱۳۹)

امام علیه السلام، در جواب معاویه، درباره نسب خود فرمود: «اما اینکه گفتم ما فرزندان عبد منافیم، درست است که تبار ما یکی است، اما امیه چون هاشم نیست و جنگ با عبدالمطلب را در یک رتبه نتوان دید. ابوسفیان با ابوطالب قابل قیاس نیست. آن که در راه خدا هجرت کرده، چونان کسی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده و خاندانی که نسبی شایسته دارند، همچون آنهایی که خود را به آن خاندان بسته‌اند، نیستند. آن که حق با اوست، با کسی که خواهان باطل است، هم‌پایه نیست و شخص با ایمان درست‌کردار، به دروغگوی دغلباز نماند. بدا به حال پسری که پیرو پدر باشد و به دنبال او به دوزخ درآید». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، نامه ۱۷)

۸. نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاخه‌ساری است که درخت آن منم، و شاخ و برگ گسترده‌ای است که ساقه و تنه آن منم».

فرمود: «قریش سعادت می‌خواستند، اما شقاوت یافتند، در پی نجات بودند ولی نابود شدند و هدایت را طلب کردند و گمراه گردیدند. کجا جای روی‌گردانی و جدایی از نسل و فرزندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ کسانی که خداوند اساس آنها را فوق هر اساسی بنا نهاد و سرهایشان را بر هر سری سرآمد ساخت و از بین همگان، آنان را برگزید. آگاه باشید که نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاخه‌ساری است که درخت آن منم. و شاخ و برگ گسترده‌ای است که ساقه و تنه آن منم. من پرتوی از نور احمدم. ما پیش از خلقت آدم، سایه‌های زیر عرش خداوند بودیم و پیش از آنکه طینت بشر آفریده شود، اشباحی بلندجایگاه بودیم و نه پیکره‌هایی رشدکننده.

حقیقت امر ما سخت و دشواریاب است و به این پی‌نمی‌برد مگر سه کس: فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل و یا بنده‌ای که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳، ص ۱۰۵)

سرآغاز

۹. من بر فطرت اسلام زاده شدم.

فرمود: «پس از من مردی بر شما مسلط می‌گردد که گلوپی گشاده و شکمی برآمده دارد. هر چه بیابد، می‌خورد و می‌جوید آنچه را نمی‌یابد. اگر توانستید، بکشیدش و نخواهید توانست. او به شما فرمان دهد که مرا دشنام گوید و از من بیزاری جوید. اما دشنام؛ مرا دشنام دهید که مایه رفعت مقام من و اسباب نجات شماست. اما از من بیزاری مجوید که من بر فطرت اسلام زاده شده‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش افتاده‌ام». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، خطبه ۵۷).

۱۰. من نوجوانی بودم... من و آن حضرت ﷺ در سجده بودیم.

فرمود: «پیش از من، کسی جز پیامبر ﷺ، خداوند را پرستش نکرد. ابوطالب به شتاب خود را به ما، که در سجده بودیم، رساند و گفت: «کاری که می‌خواستید، کردید!» آنگاه به من، که نوجوانی بودم، گفت: «وای بر تو! عمو زاده‌ات را یاری کن. وای بر تو! تنه‌ایش مگذار!» و مرا به حمایت و هواداری از پیامبر ﷺ تشویق و تحریض کرد». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۰۴)

۱۱. من جوان بودم که...

رسول خدا ﷺ علی ؑ را به عنوان قاضی به یمن گسیل داشت. عرض کرد: «ای رسول خدا! آنها پیران و مردان جاافتاده‌اند و من جوانی بیش نیستم و شاید در بعض موارد، در قضاوت راه درست را نپیمایم».

فرمود: «برو که خداوند قلبت را محکم می‌سازد و زبانت را به حق راه می‌نماید». (همان،

ج ۷، ص ۲۱۹)

۱۲. نسبت من به رسول خدا ﷺ همچون نسبت بازو به شانه، و ساق دست به بازو، و کف دست به ساق بود.

«در خردی مرا تربیت کرد و در بزرگی به برادری گرفت و شما می دانستید که من و آن حضرت جلساتی خصوصی داشتیم که هیچ کس از آنها مطلع نمی شد. او به من وصیت کرد، نه به اصحاب و خانواده اش. امروز چیزی می گویم که از این پیش، به احدی نگفته ام؛ یک بار از پیامبر ﷺ خواستم از خداوند برایم آموزش بطلبد. فرمود: «چنین خواهم کرد». آنگاه برخاست و به نماز مشغول گردید. چون دست به دعا برداشت، گوش سپردم که چه می گوید. گفت: «خداوند! به حقی که علی نزد تو دارد، علی را بیامرز». گفتم: ای رسول خدا! این چه دعایی بود؟ فرمود: «آیا جز تو نزد خداوند گرامی تر کسی وجود دارد که من او را واسطه و شفیع قرار دهم؟» (همان، ج ۲۰، ص ۳۱۵)

در سایه رسول و رسالت

پیشتازی در ایمان

۱۳. من نخستین کسی بودم که با پیامبر ﷺ نماز گزاردم. (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۲۸)

۱۴. من نخستین کسی بودم که زیر درخت با رسول خدا ﷺ بیعت کردم. حضرت ﷺ پس از اطلاع از حرکت لشکر شام به فرماندهی معاویه بن ابی سفیان، در سخنانی فرمود: «من اول کسی بودم که زیر درخت با رسول خدا ﷺ بیعت کردم. همان که خداوند می فرماید: «و بی شک خداوند از مؤمنان خرسند گردید آنگاه زیر آن درخت با دست بیعت دادند». (قمی، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۲۶۸)

۱۵. اول کسی بودم که به خداوند روی نمودم.

در سخنی فرمود: «خداوند! من نخستین کسی بودم که به تو روی کردم و شنیدم و اجابت نمودم و جز رسول خدا ﷺ، کسی در نماز از من پیش نیفتاد». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، خطبه ۱۳۱)

۱۶. گفتیم: من!

مردی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: «ای امیرمؤمنان! به چه خصوصیتی وارث عموزاده‌ات شدی؟»

فرمود: «مردم! گوش‌هایتان را باز کنید و بشنوید... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را در خانه‌ای گردآورد و گفت یک مد و نیم خوراک و قدحی آب آوردند. همه ما از آن غذا خوردیم و نوشیدیم و غذا و آب همچنان به حال خود باقی ماند و کاسته نشد. در میان ما کسانی بودند که یک لاشه گوساله و استخری آب، یک وعده غذایشان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این آیت را دیدید. حال کدام یک از شما با من بیعت می‌کند که برادر و وارث و جانشین من باشد؟»

هیچ کس برنخواست. من درحالی که کم‌سن‌ترین آن جمع بودم، بلند شدم و گفتم: من. فرمود: «بنشین». آنگاه سه مرتبه درخواست خود را تکرار نمود و در هر بار، من برخاستم و حضرت فرمود: «بنشین». تا اینکه در مرتبه سوم، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر دست من زد و این گونه من وارث عموزاده‌ام شدم و عمومیم نشدم». (طبری، ۱۹۸۳م، ج ۲، ص ۳۲۱)

در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۷. من اولین کسی بودم که او را تصدیق کردم.

امام علیه السلام پس از واقعه نهروان فرمود: «هنگامی که همه سستی ورزیدند، به کار برخاستم، چون همه پنهان شدند، خود را آشکار ساختم، وقتی همه در گفتار فروماندند، به سخن آغاز کردم و آنگاه که همه بر جای بودند، به نور خدا حرکت کردم. از همه نرم‌آواتر و بلندمرتبه‌تر بودم... گمان می‌برید که به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندم. به خدا، من نخستین کسی بودم که او را تصدیق کردم و اول کسی نباشم که به او دروغ بندم. در کار خود نگریستم و دیدم اطاعت از من، پیش از بیعت با من است و از من برای دیگری پیمان ستانده‌اند». (همان، خطبه ۳۷)

۱۸. من، بنده‌ای از بندگان محمدم.

یکی از علمای یهود نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان! پروردگارت کجاست؟» فرمود: «مادرت به عزایت نشیند! خداوند کجا نیست، تا گفته شود کجا هست؟ پروردگارت پیش از هر چیز بوده، بی وصف پیشین. و پس از هر چیز خواهد بود، بی وصف پسین. هیچ نهایت ندارد و ابدی و بی انتهاست. سرانجام‌ها به او پایان پذیرد و فرجام هر غایتی اوست.»

گفت: «ای امیرمؤمنان! آیا تو پیامبری؟» فرمود: «وای بر تو! من بنده‌ای از بندگان محمدم.»
(کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۸۹)

جانفشانی تا هنگامه هجرت

۱۹. من بودم که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خفتم و با به خطر افکندن جان خویش، آن حضرت را از مکر دشمنان نگاه داشتم. (ابن شاذان، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۲۰. من در آن خانه بودم.

«قریش پیوسته با یکدیگر رایزنی می‌کردند و حيله می‌جستند که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند. روزی در دارالندوه گرد آمده بودند تا آخرین تصمیم را بگیرند. شیطان لعین به صورت مردی کور از بنی ثقیف نیز حاضر بود. در آن جمع پیشنهادهای مختلف مطرح و بررسی شد و دست آخر، همگان اتفاق کردند از هر طایفه قریش، مردی انتخاب شود و در شبی خاص به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیخون بزنند و آن حضرت را در بستر خواب به ضربات شمشیر خود، که بسان یک ضربه کشنده باشد، به قتل برسانند. آنگاه قریش قاتلان را نگاه بدارد و به خونخواهان تسلیم نکند و این‌گونه خون پیامبر صلی الله علیه و آله به هدر رود.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و این قضیه را به ایشان خبر داد و گفت که در کدام شب به او سوء قصد خواهند کرد. سپس فرمان داد که در آن شب از مکه بیرون رود و به فلان غار پناه برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مسئله را با من در میان نهاد و دستور داد در بسترش بخوابم و با جان خود سلامتی ایشان بخرم. سر به فرمان و خوشحال از اینکه خود را فدای آن جناب می‌کنم،

به سرعت مقدمات کار را فراهم ساختم. در شب مقرر، من در بستر پیامبر ﷺ خفتم و ایشان شهر مکه را ترک گفت. مردان قریش با قصد جدی به کشتن رسول الله ﷺ به خانه ریختند و چون وارد اتاقی که در آن خفته بودم شدند، یک باره با شمشیر از بستر برخاستم و جانانه در مقابل همه شان از خود دفاع کردم و بیرونشان راندم».

سپس امیر مؤمنان علیه السلام رو به اصحابش کرد و فرمود: آیا چنین نبوده است؟ گفتند: چنین است که می گوئید، ای امیر مؤمنان! (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۱۰)

با رسول خدا ﷺ در مدینه

۲۱. خون من خون رسول خدا ﷺ، گوشت من گوشت او، استخوان من استخوان او، دانش من دانش او، پیکار با من پیکار با او، صلح با من صلح با او، ریشه من ریشه او، شاخه من شاخه او، کشتن من کشتن او و نیای من نیای اوست. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۵)

۲۲. من در دنیا و آخرت پرچمدار رسول خدایم و رسول الله ﷺ نشان راه من است.

(عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۹۷)

۲۳. من به اطاعت فرمانش، شایسته ترینم.

به معاویه فرمود: «اما اختلاف افکنیدن میان این امت، من به بازداشتن تو از این کار سزاوارترم. اما اینکه مرا از پیکار با متجاوزان و سرکشان ترسانده‌ای، رسول خدا ﷺ مرا به جنگ با آنان و کشتنشان فرمان داده است. روزی به اصحابش فرمود: «در میان شما کسی است که به خاطر حقیقت قرآن پیکار کند، همچنان که من در امر نزولش پیکار کردم» و به من اشاره نمود. و من شایسته ترین کس به اطاعت فرمان او هستم».

۲۴. من امروز همان را به شما می گویم.

در خطبه‌ای در شأن رسول خدا ﷺ فرمود: «... پس بندگان خدا! عبرت بگیرید و کرده‌های پدران و برادران خود را به یاد آورید که چگونه گروگان اعمال خود شدند و حساب آن را بر عهده گرفتند. به جانم سوگند هنوز میان شما و آنان روزگاری چند فاصله نشده و سال‌ها و قرن‌های بسیار نگذشته است. امروز که چشم به دنیا گشوده‌اید، از روزی

که در پشت آنان بودید، دور نیست. به خدا پیامبر ﷺ چیزی به آنان نفرمود، مگر آنکه من امروز همان را به شما می گویم. گوش های امروز شما با گوش های دیروز آنان تفاوتی ندارد. دیده هایی برایشان گشوده نگشت و دل هایی در سینه هاشان قرار نگرفت، مگر اینکه مثل آن را امروز به شما داده اند. به خدا، چیزی را به شما نشان ندادند که خود ندانستند و چیزی را ویژه شما نکردند که خویشتن از آن محروم ماندند. هم اکنون، فتنه همچون شتری که مهارش جنبن است و میان بندش سست و ناستوار، بر شما فروآمده است. مبدا آنچه فریفتگان به دنیا بدان درآمدند، شما را بفریبید، که سایه ای است گسترده تا مدتی مقرر». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، خطبه ۸۹)

۲۵. اگر من همچون او نباشم، می ترسم به او ملحق نشوم.

عقبه گوید: «روزی بر علی علیه السلام وارد شدم. کاسه ای دوغ، که بوی تندش آزارم می داد، و تکه ای نان خشک پیش رویش بود. گفتم: ای امیرمؤمنان علیه السلام! چنین غذایی می خورید؟ به من فرمود: «ای ابوالجنوب! رسول خدا صلی الله علیه و آله خشک تر از این نان می خورد و درشتناک تر از این لباس من می پوشید. اگر من همان شیوه او را پی نگیرم، می ترسم به او ملحق نشوم». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۰۱)

۲۶. من به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله با آن شمشیر می جنگیدم.

راوی گوید: «به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق، به نبوت برانگیخت، نشنیدیم از آن روز که خداوند آسمان ها و زمین را آفرید، فرمانده لشکری به دست خود در یک روز، این همه از لشکر مقابل را هلاک نماید؛ چنان که شمارندگان گفته اند، علی بن ابی طالب علیه السلام بیش از پانصد تن از بزرگان عرب را به قتل رساند. با شمشیر سرکج خود به میدان می تاخت و می فرمود: «از خداوند و از شما بدین رفتار پوزش می خواهم. تصمیم داشتم این شمشیر را صیقل دهم، اما سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بازداشت. بارها شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هیچ شمشیری چون ذوالفقار، و هیچ جوانمردی چون علی نیست». این در حالی بود که من با آن می جنگیدم و از حضرت دفاع می کردم». (همان، ج ۲، ص ۲۱۱)

پیکار بدر

۲۷. من کُشنده کافرانم. (ابن ساذان، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۲۸. من در هم کوبنده قهرمانان، کُشنده شجاعان و نابودگر کافران به خدای رحمان و داماد بهترین خاندانم. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۹۹)

جنگ احد

۲۹. من خبرشان را برایت می آورم.

وقتی قریش، پس از شکست در جنگ احد، تصمیم گرفتند به مدینه برگردند، رسول خدا ﷺ فرمود: «کیست که از آنان برایمان خبر بیاورد؟» هیچ کس پاسخ مثبت نداد. اما علی علیه السلام گفت: «من برایت از آنان خبر می گیرم». (قمی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۲۴)

۳۰. من او را کشتم.

رسول خدا ﷺ فرمود: «که می داند بر سر نوفل بن خویلد چه آمد؟» علی علیه السلام گفت: «من او را کشتم». رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و فرمود: «ستایش خداوندی را که دعای من علیه نوفل را به اجابت رساند». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۴، ص ۱۱۴)

روز احزاب

۳۱. من با او هماوردی می کنم، ای رسول خدا.

رسول خدا ﷺ فرمود: «کیست که کار این هارِ دیوانه را یکسره کند؟» کسی پاسخ نداد. امیر مؤمنان علیه السلام خود را پیش انداخت و گفت: «او با من ای رسول الله!» فرمود: «علی جان! این عمرو بن عبدود جنگجوی بی رقیب عرب است!» گفت: «و من علی بن ابی طالبم» رسول خدا ﷺ به او فرمود: «نزدیک بیا!» علی علیه السلام نزدیک رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست خود بر سرش عمامه بست و شمشیرش ذوالفقار را به او سپرد و فرمود: «برو و با این شمشیر با او پیکار کن» و عرضه داشت: «خداوند! از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالا و پایین نگاهش بدار» امیر مؤمنان علیه السلام به شتاب و رجزخوان پا به میدان گذاشت. عمرو گفت: «کیستی؟» فرمود: «من علی بن ابی طالب،

عموزاده رسول خدا و داماد اویم». گفت: «به خدا، پدرت دوست و همدم من بود. دوست ندارم تو را بکشم. عموزاده‌ات وقتی تو را به میدان می‌فرستاد، نترسید که با این نیزه از جایت برکنم و بین آسمان و زمین آویزانت کنم؟! درحالی که نه مرده‌ای و نه زنده؟» امیرمؤمنان به او فرمود: «عموزاده‌ام می‌داند اگر مرا بکشی به بهشت می‌روم و تو در آتش خواهی بود، و اگر من تو را بکشم، تو به دوزخ می‌روی و من در بهشت خواهم بود». عمرو گفت: «بهشت و جهنم مال تو. علی! چنین تقسیمی ناعادلانه است». علی علیه السلام فرمود: «بگذریم عمرو. شنیدم روزی پرده‌های کعبه را گرفته بودی و می‌گفتی: هرکس در جنگ سه چیز را از من بخواهد، یکی از آنها را حتماً اجابت خواهم کرد. و اینک من سه خواسته از تو دارم که یکی شان را باید پاسخ مثبت دهی». گفت: «چه می‌خواهی علی؟» فرمود: «نخست اینکه به یگانگی خداوند و رسالت محمد گواهی دهی». گفت: «از این بگذر. دوم را بگو».

فرمود: «اینکه برگردی و این لشکر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دور گردانی. اگر راستگو باشی، شما به واسطه او برتری می‌یابید و اگر دروغ بگویید، کارش با گرگان عرب خواهد بود و شما را گزند نمی‌نرسد». گفت: «اینجاست که کارم نقل محفل زنان قریش می‌شود و شاعران در سروده‌های خود درباره‌ام خواهند گفت که ترسید و از جنگ پا به فرار نهاد و لشکری را که فرمانده‌اش بود، به شکست کشاند». امیرمؤمنان علیه السلام به عمرو فرمود: «اما سوم؛ از اسب به زیر آبی تا پیاده با هم مبارزه کنیم». عمرو از اسبش پایین پرید و آن را پی کرد و گفت: «این، کاری است که گمان ندارم کسی از عرب مرا به خاطر آن بد بگوید و سرزنش نماید». پس جنگ آغاز کرد و شمشیر را بر سر امیرمؤمنان فرود آورد. حضرت ضربت او را به خودش برگرداند و فرمود: «ای عمرو! آیا این درست است که من تنها با تو که قهرمان عربی مبارزه کنم و دیگری را نیز به یاری بطلبی؟» عمرو سربرگرداند تا ببیند کیست. امیرمؤمنان بی‌درنگ دو پای عمرو را هدف گرفت و با شمشیر هر دو را قطع کرد و پیرامون آن دو گرد و خاکی به هوا خاست. منافقان گفتند: «علی بن ابی‌طالب کشته شد». گرد و غبار فرونشست و لشکر صحنه را نظاره‌گر شد. دیدند امیرمؤمنان علیه السلام روی سینه عمرو، ریش او را در دست گرفته تا سر از تنش

جدا کند. لختی بعد، سر عمرو را به دست گرفت و درحالی که خون از سر مبارکش می ریخت، با شمشیر خون آلود رو به سوی رسول خدا ﷺ پیش آمد و این بیت را زمزمه می کرد:

«من زاده عبدالمطلبم.

و مرگ برای جوانمرد بهتر از گریختن است».

رسول الله ﷺ به او فرمود: «علی! با او نیرنگ باختی!» گفت: «آری، ای رسول خدا! جنگ، خدعه کردن است». (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۵۰)

۳۲. من علی ام.

عمرو بن عبدود مسلمانان را به مبارزه دعوت کرد. همه لشکر خود را از مواجهه با او کنار کشیدند؛ چون سرسختی و زور بازوی او را می دانستند. عمرو بار دیگر فراخوان داد. علی رضی الله عنه برخاست و گفت: «من با او پیکار خواهم کرد». رسول خدا ﷺ به او فرمود: «او عمرو بن عبدود است». گفت: «می دانم. من هم علی ام». پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که به میدان برود و چون حرکت کرد، فرمود: «هم اکنون تمام ایمان با تمام شرک مواجه گردید». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳، ص ۲۶۱)

نبرد خیبر

۳۳. من در روز جنگ خیبر حاضر بودم. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۸)

۳۴. قاتل مرحب من بودم. (همان)

۳۵. شهبواران خیبر را من کشتم. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

در فتح مکه

۳۶. صلح نامه بین مسلمانان و مشرکان را من نوشتم.

درباره صلح حدیبیه فرمود: «آن نامه صلح بین مسلمانان و مشرکان را من نوشتم و امروز آن را برای فرزندانیشان می نویسم؛ همچنان که رسول خدا ﷺ برای پدرانشان نوشت که به هم شبیه و ماندند». عمرو بن عاص گفت: «سبحان الله! ما را به کافران مانند می کنی؟ ما که

مسلمانیم!» فرمود: «ای فرزند نابغه! چه زمان یار و همراه کافران و دشمن مسلمانان نبوده‌ای؟» عمرو برخاست و گفت: «به خدا، از این پس در هیچ مجلسی با تو نخواهم نشست». علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «امیدوارم که پروردگار تو و اصحابت را مغلوب سازد». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۳)

۳۷. من بودم که بت‌های یغوث و یعوق و نسر را در هم شکستم. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۳۸. در هم کوبیده هبل اعلی و مناة و لات و عزی من بودم. (همان)

۳۹. من بودم که چشم شرک را در آوردم و کور کردم.

فرمود: «کشنده قهرمان و نابودکننده شجاعان منم. من همانم که چشم شرک را کور کردم و تاج و تختش را واژگون ساختم، بی آنکه به مجاهدت خود بر خداوند منت گذارم و با اطاعت خود فخر و ناز بفروشم. این سخنان من، بازگو کردن نعمت خداوند است». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۹۶)

باقرآن کریم

۴۰. درباره آیه ﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (برائت: ۳) فرمود: اعلام‌کننده پیام برائت من بودم. (قمی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۲۸۲)

۴۱. آن گوش فراگیر و شنوا منم. خدای تعالی فرماید: ﴿وَتَعْبِهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ﴾ (حاقه: ۱۲). (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۹۹)

۴۲. من همان انسانم که به زمین می‌گوید چه شده است و زمین خبرهای خویش را برای من باز می‌گوید.

این سخن را امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی گفت که آیات آغاز سوره زلزال در محضر ایشان خوانده شد: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ (زلزال: ۱ تا ۴). (همان، ص ۶۴۹)

۴۳. من همانم که خدای تعالی در حق من و دشمنانم فرموده است: ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾

(صافات، ۲۴). یعنی در روز رستاخیز، از ولایت من بازخواست می‌شوند. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴).

۴۴. من همانم که خداوند درباره من و در حقم فرموده: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳۱). هر کس مرا دوست بدارد، مسلمانی با ایمان کامل خواهد بود. (همان، ص ۸۳)

۴۵. من همانم که خدای سبحان درباره و در حقم فرموده: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْئِلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱). (همان)

۴۶. منظور از یادکننده خدا در این آیه منم: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ (آل عمران: ۱۹۱). (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۵۹۹)

۴۷. اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿...وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ...﴾ (زمر: ۲۸)، آن رجل منم که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردم. مهدی این امت، از فرزندان من است. من برای شما حجت قرار داده شده‌ام. منافقان با بغض و کینه نسبت به من شناخته می‌شوند و خداوند مؤمنان را به محبتم آزمایش می‌کند. (همان، ج ۴، ص ۴۸۵)

۴۸. صاحب قلبی که در این آیه به آن اشاره شده است، منم: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (ق: ۵۰). (همان، ج ۵، ص ۵۹۹)

۴۹. دست آویز محکم الهی، که هیچ گسستی در آن نیست، منم. (بقره: ۲۵۶) (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۳)

۵۰. ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (نساء: ۱) منم که در روز قیامت، درباره ولایتم از یکدیگر سؤال کنند. (همان، ص ۸۴)

۵۱. مؤذن دنیا و آخرت منم ﴿فَأَذِّنْ مُّؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ﴾ (اعراف: ۴۴). (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۹۹)

۵۲. منم آن که انگشتری‌اش را در نماز صدقه داد ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده: ۵۵). (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۸)

۵۳. نعمتی که خداوند به بندگانش ارزانی داشته و درباره آن از آنها می‌پرسد، منم؛ آنجا که

فرمود: «ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکاتر: ۸). (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۵۴. به خدا سوگند، پیشوای روشن‌گر منم و حق را از باطل بازمی‌شناسانم و این را من از رسول خدا ﷺ به ارث برده‌ام. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۴۷)

۵۵. امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در روایتی بلند فرمود: «این آیه درباره من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عموزاده‌ام عبیده است که با هم با خداوند و رسولش پیمان بستیم که تا پای جان از اسلام دفاع کنیم. آنها رفتند و من به اراده پروردگار باقی ماندم. و خداوند در حق ما این آیه را فرو فرستاد که: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)». (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۵۸)

فضائل حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در روایات

۵۶. با تفاوتین شما برای خدا، و داناتریتان به حدود الهی منم. (متقی الهندی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۱، ص ۲۱۹)

۵۷. من همانم که هیچ روزی دروغ نگفته‌ام و به من دروغ گفته نشده است (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۷)

۵۸. من همانم که با او به هدایت می‌رسید. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۵۹. من همانم که رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَام درباره‌ام فرمود: «هرکه من مولای اویم، این علی مولای اوست». (همان)

۶۰. من همان راهی هستم که از آن به سوی خدا باید رفت. (همان، ص ۸۳)

۶۱. درگاه شهر دانش رسول الله عَلَيْهِ السَّلَام منم. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۶)

۶۲. حسی علی الصلاة، و حسی علی الفلاح و حسی علی خیر العمل منم. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۶۳. دعوت‌کننده مردمان به «حوض» منم. آیا مؤمنان را کسی جز من فرا می‌خواند؟ (همان)

۶۴. سرآمد اوصیا و جانشین بهترین پیامبران منم. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۹۹)

۶۵. ناخدای کشتی نوح منم که هرکس بدان درآید، نجات پیدا کند. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۸)

۶۶. راه مستقیم خدا منم. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۹۵)

۶۷. صدیق اکبر منم که پیش از ابوبکر ایمان آوردم و هنوز مسلمان نشده بود که به اسلام گرویدم. (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹)

۶۸. حقیقت نماز مؤمن، منم. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۶۹. من بودم که بر شانه‌های پیامبر ﷺ بالا رفتم و بت‌ها را شکستم. (همان)

۷۰. سرخیل مؤمنان در رسیدن به خیرات و آمرزش پروردگار، منم. (همان)

۷۱. من دنیا را به سه طلاق، که بازگشتی در آن نباشد، رها کردم. (لیثی واسطی، ۱۳۶۷ش، ص ۱۶۷)

۷۲. من در روز قیامت، میزان عدالتم. (ابن شاذان قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۸۴)

۷۳. من همان آگهی با عظمتم که خداوند در روز غدیر خم و خیبر، دین خود را بدان کامل گرداند. (همان)

۷۴. من هدایت گرم.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: «من هدایت گرم؛ من راه یافته‌ام. من پدر یتیمان و بینوایان، و سرپرست بیوه‌زنانم. من پناه هر بنده ناتوان و امان هر ترسیده‌ام. من سرخیل مؤمنانم. من دستاویز محکم خداوندم. من ریسمان استوار الهی‌ام. من حقیقت تقوایم. من چشم خدا و زبان صادق و دست گشاده اویم. من «طاعت خداوند»م که فرمود: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّقْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (زمر: ۵۶). من دست خدایم که به رحمت و آمرزش بر بندگان گشوده است. من درگاه مغفرتی هستم که هرکس مرا و حقم را بشناسد، پروردگارش را شناخته است؛ چون من جانشین پیامبر او و حجت الهی بر مردمانم. هیچ‌کس این امور را انکار نکند، جز اینکه راد بر خدا و رسول باشد». (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۱۷)

۷۵. من و خاندانم امان زمینیان هستیم؛ چنان‌که ستارگان امان اهل آسمان. (لیثی واسطی،

۱۳۷۶ش، ص ۱۶۵)

۷۶. من پیشوای مؤمنانم.

ابوالأسود دوئلی گوید: «دیدم امیر مؤمنان علیه السلام وارد خزینه بیت المال بصره شد و چون اموال انباشته را در آن دید، فرمود: «ای طلا و نقره! جز مرا بفریبید. مال، راهبر و مسلط بر ستمگران است و من پیشوای مؤمنانم». به خدا هیچ توجهی به آنها نکرد و از آن همه اموال اندیشه نمود و دانستم که در چشم او جز مستی خاک نیست. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۵۴)

و در خطبه‌ای فرمود: پیش از آنکه دیگر مرا نیابید، از من بپرسید که من گنجینه علم رسول خدایم. از من بپرسید که من فتنه را از بیخ و بن برکندم و کور کردم. بپرسید از کسی که علم بلاها و آیندگان و وصایا و آخر هر سخن نزد اوست. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۱۵۲)

۷۷. من بنده خدا و برادر فرستاده او هستم. هر که پیش از من و بعد از من چنین گفته و بگوید، دروغگوست. از پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت، ارث بردم و سرآمد زنان این امت را به همسری گرفتم و من خاتم اوصیا هستم. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۸۷)

با خلفا

۷۸. منصوب در روز غدیر خم منم. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۷)

۷۹. من خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله در میان شما، و ادارکننده شما به اقامه حدود دیتان، و دعوت‌گر شما به بهشت جاودانم. (همان)

۸۰. من از همه شما به خلافت سزاوارترم. با شما دست بیعت نمی‌دهم که شما به بیعت کردن با من مسئول‌ترید.

علی علیه السلام را برای بیعت آوردند درحالی که می‌گفت: «من بنده خدا و برادر رسول خدایم». او را نزد ابوبکر بردند. گفته شد: «بیعت کن». فرمود: «من از همه شما به خلافت سزاوارترم و بیعت نمی‌کنم و این شماست که باید با من دست بیعت دهید. شما خلافت را از انصار ستانید و به قرابت و نزدیکی‌تان به رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان احتجاج کردید و زمام امر را به شما سپردند و حکومت به شما رسید. من نیز به همان چیز که خودتان علیه انصار دلیل آوردید، علیه شما دلیل می‌آورم. اگر از خدا می‌ترسید، ای جماعت با من منصف باشید. و همان حقیقتی را

که انصار درباره شما پذیرفتند، درباره ما بپذیرید، وگرنه ظلم پیشه کنید که خود همه چیز را می‌دانید».

عمر گفت: «تا بیعت نکنی، رهایت نسازیم».

فرمود: «ای عمر! بدوش که بهره‌ای هم از آن تو خواهد بود. امروز امر خلافت را برای ابوبکر محکم گردان، تا فردا تلافی نماید. به خدا، سخت را نشنوم و بیعت نکنم». (ابن ابی‌الحدید، ۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۱)

۸۱. من به خلافت ویژه‌تر و به رسول خدا ﷺ نزدیک‌ترم.

یکی به من گفت: «پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت بسیار آزمندی!» گفتم: «نه، بلکه به خدا شما آزمندترید و از رسول خدا ﷺ دورتر و من بدان ویژه‌تر و به او نزدیک‌ترم. من چیزی را که حقم بود مطالبه کردم و شما مانع می‌شوید و مرا از آن باز می‌دارید». پس در جمع حاضران، با برهان زبانش را بند آوردم. هیچ نگفتم و چنان مبهوت گردید که ندانست چه پاسخ دهد. (سید رضی، ۱۳۸۷ش، خطبه ۱۷۲)

۸۲. من همانم.

فرمود: «به کجا می‌روید و کی باز می‌گردید؟ درحالی که نشانه‌ها برپاست و دلیل‌ها پیدا و علائم برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شماست که زمامداران حق و یقین و پیشوایان دین و زبان‌های صدق و راستی‌اند. پس چنان قرآن، نیک حرمتشان را بدارید و چون شتران تشنه، که به آب‌شخور روند، به آنها روی کنید. ای مردم! این سخن را از خاتم پیامبران ﷺ فرابگیرید که: «می‌میرد از ما آن که می‌میرد و مرده نیست. و می‌پوسد آن که می‌پوسد و پوسیده نیست». پس آنچه را نمی‌دانید، مگویید که بیشتر حق در چیزی است که انکار می‌کنید. و آن را که علیه او حجتی ندارید - و من همانم - معذور شمارید. آیا حکم قرآن را میان شما جاری نکردم و دو فرزندم و خاندان پیامبر را برای شما نگذاشتم؟!». (همان، خطبه ۸۷)

۸۳. من درباره او سخنی کوتاه برایتان گویم.

درباره قتل عثمان فرمود: «اگر به کشتن او فرمان داده بودم، قاتل بودم و اگر مردم را از قتل وی منع کرده بودم، یاری‌اش نموده بودم. اما جز این نیست که هرکس او را یاری کرده، نتواند گفت من از آن که تنهایش گذارد بهترم و آن که او را خوار نموده، نتواند گفت آن که یاری‌اش کرد، از من بهتر است. من درباره او سخنی کوتاه برایتان گویم: بی‌مشورت دیگران به کار پرداخت و کارها را ضایع کرد. شما با او کنار نیامدید و کار را از اندازه بیرون بردید. خدا را حکمی است که دگرگون نشود و دامن خودخواه و ناشکیبا را بگیرد.» (همان، خطبه ۳۰)

حکومت و سیاست

۸۴. من، یکی همچون شما هستم.

سخن امام علیه السلام پس از قتل عثمان، که مردم خواستند با ایشان بیعت کنند: «مرا رها کنید و در پی دیگران بروید که ما به پیشواز کاری می‌رویم که رویه‌ها و رنگ‌های گوناگون دارد. دل در برابر آن استوار نماند و خردها تاب آن نیاورد. آفاق را ابرهای فتنه پوشانده و راه‌ها ناآشنا گردیده. بدانید اگر من خلافت را بپذیرم، آن‌گونه که خود صلاح می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن هر گوینده و ملامت هر سرزنش‌گری گوش نمی‌سپارم. اگر مرا واگذارید، من یکی همچون شما خواهم بود. شاید من نسبت به کسی که خلافت را به او می‌سپارید، از همه شما فرمانبردارتر و شنواتر باشم. من اگر وزیر شما باشم، بهتر است که امیر باشم.» (سید رضی، ۱۳۸۷ش، خطبه ۹۲)

۸۵. اما من، به خدا تن به چنین امری ندهم.

ایشان در خطاب به مردم کوفه و تحریض آنان به پیکار با شامیان فرمود: «... به شترانی مهارگشوده و بی‌ساریان می‌مانید که چون از سویی فراهم آید، از سوی دیگر پراکنده شوید. شما کجا می‌توانید آتش جنگ برافروزید؟ که فریب می‌خورید و فریب دادن نمی‌دانید. سرزمین‌هایتان را می‌گیرند و مهم نمی‌شمارید. چشم‌ها به شما دوخته شده، اما از خواب غفلت بیدار نمی‌شوید. به خدا مغلوب و خوارند کسانی که یکدیگر را واگذارند. به خدا می‌بینم که آسیای جنگ به گردش درآید و ازدهای مرگ دهان گشاید و شما پسر ابوطالب را

رها کنید و هریک به سویی روید. به خدا آن که فرصت دهد تا دشمن گوشت وی بخورد و استخوانش را خرد کند و پوست از تنش برکند، مردی است ناتوان و زبون، با دلی ضعیف و بیمناک در اندرون سینه. تو اگر می خواهی چنین باش، اما من، به خدا تن به چنین امری ندهم تا شمشیر مشرفی به میان آید. سر از تن جدا گردد و پاها پراکنده شود و پس از آن، خداوند هر چه خواهد، کند». (همان، خطبه ۳۴)

۸۶. من، محور آسیا سنگم.

فرمود: «شما را چه شده است؟ مگر گنگید؟»

عده ای گفتند: «ای امیر مؤمنان! اگر حرکت کنی، ما نیز با تو بیاییم».

فرمود: «شما را چه می شود؟ باشد که رستگار نشوید و به راه انصاف در نیاید! در این شرایط، رواست که من بیرون روم؟ برای این کار کسی باید پیش قدم شود که من بپسندم و مردی دلیر و با تدبیر و ثابت قدم باشد. مرا نسزد که شهر و سپاه و بیت المال را رها کنم و خراج زمین و قضاوت مسلمانان و پرداختن به حق طلبکاران را نادیده انگارم. آنگاه با گروهی بیرون شوم و در پی دسته ای به راه افتم. و چون تیر ناتراشیده در تیردان تهی این سو و آن سو غلظم. در حالی که من محور آسیابم و سنگ آسیاب، گرد من به گرد است. اگر از آن جدا شوم، مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن بر جای نماند. به خدا، این اندیشه ناصواب است».

(همان، خطبه ۱۱۹)

۸۷. محبوب ترین چیزی که امید ملاقاتش را دارم، مرگ است.

در مذمت اصحابش فرمود: «... چرا به یاری بر نمی خیزید و به گرفتن حقتان پیکار نمی کنید؟ مرگتان باد، یا خوار و ذلیل شوید! به خدا اگر روز مرگم فرا رسد - و خواهد رسید - در حالی بین من و شما جدایی می اندازد که همنشینی با شما را خوش ندارم و با شما بودن برای من بی فایده است. خدا را، چه مردمی هستید؟ آیا دینی نیست که فراهمتان سازد؟ غیرتی نمانده که به کارتان وادارد؟ آیا شگفت نیست که معاویه بی سروپاهای پست را می خواند و آنها بی هیچ انتظار کمک و عطایی، فرمانش می برند و من شما را که بازماندگان اسلام و یادگار

مسلمانانید، به وعده یاری و عطایی چند فرامی خوانم، ولی از اطراف من پراکنده می شوید و با من اختلاف می کنید؟! نه فرمانی از من به شما می رسد که نشانه خشنودی باشد و آن را بیسندید و نه فرمانی که نشانه خشم باشد و بر آن گردآید و یک سخن شوید. اکنون، محبوب ترین چیزی که امید ملاقاتش را دارم، مرگ است». (همان، خطبه ۱۸۰)

۸۸. من اکنون، از شصت گذشته ام.

«ای مردماهای نامرد! ای کم خردان نازپرورده که عقل هاتان به عروسان پرده نشین ماند! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم. شناختنی که - به خدا - به ندامت انجامید و سرنوشتی جز حسرت و اندوه نداشت. خدایتان مرگ دهد که دلم را پر خون کردید و سینه ام را مالامال خشم و پیاپی جرعه های اندوه به کامم ریختید و با نافرمانی و تنها گذاشتنم، رأی و تدبیرم را بی اثر ساختید تا آنجا که قریش گفت: «پسر ابوطالب شجاع و پر دل است، اما علم جنگ نمی داند!» خدا پدرشان را مزد دهد! آیا هیچ یک از آنها تجربه جنگ های سخت مرا دارد و بیش از من نبرد دلیران را آزموده است؟! هنوز بیست سال نداشتم که پا به معرکه گذاشتم و اکنون از شصت گذشته ام. اما دریغ! آن که فرمانش نبرند، رأی نخواهد داشت». (همان، خطبه ۲۷)

۸۹. چون من، بدان بصیرت و آگاهی دارم.

«به خدا اگر تنها آن غاصبان و دشمنان خاندان پیامبر ﷺ را می دیدم و آنان زمین را پر می کردند، نه باکی داشتم و نه می ترسیدم؛ چون من به گمراهی که در آن غوطه ورنند و هدایتی که خود بر آنم، بصیرت و آگاهی دارم و یقینی از جانب پروردگارم نیز با من است. لیکن دریغم آید که بی خردان و تبهکاران زمامداری این امت را به دست گیرند، مال خدا را دست به دست بگردانند، بندگانش را به بردگی گمارند، با صالحان پیکار کنند و با فاسقان همراه شوند». (همان، نامه ۶۲)

شبیهه زمامداری

۹۰. من بدین بیعت نه خوشحال بودم و نه راضی.

«پس از کشته شدن عثمان، نزد من آمدید تا بیعت کنید. گفتم: نیازی به این بیعت ندارم و به خانه‌ام رفتم و مرا از خانه بیرون کشیدید. دستم را فروبستم و آن را گشودید و بر من هجوم آوردید. چندان که پنداشتم مرا خواهید کشت و یکدیگر را پایمال خواهید کرد. پس درحالی که نه خوشحال بودم و نه راضی، به من دست بیعت دادید و خداوند خود می‌داند که من نسبت به حکومت در میان امت محمد ﷺ مجبور و بی‌اختیار بودم». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۹)

۹۱. من به روش رسول خدا ﷺ عمل می‌کنم.

در سقیفه به عبدالرحمن بن عوف فرمود: «من در صورتی خلافت را می‌پذیرم که به قدر طاقت و تلاش خود، در میان امت مسلمان به روش رسول خدا ﷺ عمل نمایم و در این کار، از پروردگارم یاری می‌جویم». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱، ص ۳۶۹)

۹۲. من از آنها به خویشتن آگاه‌ترم.

در عکس‌العمل به مدح و ثنای عده‌ای، عرضه داشت: «خداوند! تو از من به من داناتری و من از آنان به خود آگاه‌ترم. خداوند! از آنچه گمان می‌برند، بهتر قرارمان ده و آنچه را نمی‌دانند، بر ما ببخشای». (سیدرضی، ۱۳۸۷، حکمت ۱۰۰)

۹۳. من، پشت سر سپاه در حرکتیم.

در نامه‌ای به عاملان خود، که لشکریان از حوزه مأموریت آنان می‌گذشتند، فرمود: «... من نزد شما و به موجب تعهدی که با شما دارم، از هر گزند و آزاری که لشکریان به مردم رسانند بیزارم، مگر آنکه گرسنگی، سربازی را ناچار گرداند و برای سیرکردن خود، جز آن راهی نداشته باشد. پس کسی را که ستم نماید، کیفر دهید و دست بی‌خردان خود را از آسیب‌زدن به سپاهیان و زحمت رساندن به آنها در آنچه استثنا کردم، بازدارید. من پشت سر سپاه در حرکتیم. پس شکایت‌هایی که دارید را به من برسانید و در اموری که از آنان به شما می‌رسد و جز به یاری خدا و من توانایی دفع آن ندارید، به من مراجعه کنید که به یاری خداوند، آن را تغییر می‌دهم؛ ان‌شاءالله». (همان، نامه ۶۰)

۹۴. من و رسول خدا ﷺ دو شاخه از یک درختیم.

«آیا به همین بسنده کنم که به من بگویند «امیر المؤمنین» و در ناخوشایندی‌های روزگار با آنان شریک نباشم یا در سختی‌های زندگی الگوشان نشوم؟ مرا نیافریده‌اند که خوردنی‌های گوارا سرگرم سازد؛ چونان چهارپای پرواری که همه همتش علف است یا حیوان ولگردی که کارش چریدن و پرکردن شکم است و از آینده‌اش هیچ خبر ندارد؟ یا اینکه به خود وانهاده شده‌ام و مرا به بازی گرفته‌اند؟ یا ریسمان گمراهی را بکشم و در مسیر سرگردانی گام نهم؟ و گویا می‌شنوم یکی از شما می‌گوید: «اگر خوراک پسر ابوطالب این است، ناتوانی او را از نبرد با هموردان و شجاعان سست گرداند و از رویارویی با دلاورمردان باز نشانند». بدانید درخت بیابانی، شاخه‌اش محکم‌تر، و بوته‌های خوش‌نما، پوستشان نازک‌تر است. رستنی‌های صحرائی، آتش‌افروزتر و دیرپای‌ترند. من و رسول خدا ﷺ دو شاخه از یک درختیم و چون آرنج، به یک بازو بسته‌ایم. به خدا، اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت هم دهند، روی از آنان بر نخواهم تافت». (همان، نامه ۴۵)

۹۵. من و شما بندگان و مملوکان پروردگاریم.

«بی‌شک برای من ناخوشایند است که گمان کنید من ستودن و ستایش شنیدن را دوست می‌دارم. سپاس خداوند را که چنین نیستم و اگر دوست می‌داشتم که مرا بستایند، به خاطر فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان، هوس بزرگی و بزرگواری که تنها او را می‌سزد نمی‌کردم و آن را وامی‌نهادم ... پس با من آن‌گونه که با سرکشان سخن می‌گویید، مگویید و آن‌گونه که از خشمگینان کناره می‌جوئید، برکنار ماباشید و متظاهرانه با من رفتار مکنید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و گمان مکنید که در پی بزرگداشت خویشم. چه آن‌که شنیدن حق بر او گران باشد، عرضه شدن عدالت را تحمل نتواند و عمل کردن به حق بر او دشوارتر خواهد بود. پس، از حق گفتن و رایزنی با من در مورد عدالت باز نه ایستید که من نه برتر از آنم که خطا نکنم و نه کارم بی‌اشتباه تواند بود، مگر که خدا مرا در کار نفسم، که خود بدان توانا تر است، کفایت کند. بی‌شک من و شما بندگان و مملوکان پروردگاریم و جز او پروردگاری

نیست. او مالک ماست و ما هیچ اختیاری از خود نداریم. ما را از آنچه بودیم به در آورد و به آنچه صلاح ما بود، وارد کرد. به جای گمراهی، ما را راه نمود و به جای کوری، بینایی بخشید». (همان، خطبه ۲۱۶)

۹۶. من اگر با چیزی بیش از توشه و بار سفر و غلامم از نزد شما بروم، خیانت کردم. (ابن ابی الحدید، ۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۰۰)

جهاد و دلاوری مردی

۹۷. کاری که در آن هستم.

«اما اینک خواستی نظرم را درباره کار و ماجرای که درگیر آن هستم، بنویسم. نظر من پیکار کردن با حلال‌شمارندگان حرام خدا است تا اینکه خدا را دیدار کنم. فزونی مردم و همراهی آنها با من، بر عز و شکوهم نیفزاید و پراکندگی و دور شدنشان از من، به وحشتم نیندازد. چون حق با من است و خداوند هوادار حق‌داران. به خدا، با وجود حق، از مرگ هیچ ناخشنود نیستم و تمام خیر، پس از مرگ، جز برای انسان محق نخواهد بود». (همان، ج ۲، ص ۱۲۰)

۹۸. من امیر و سرلشکر آن هستم.

کسی گفت: «ای امیر مؤمنان! چه فتنه‌ای سنگین‌تر از این جنگ است که مجاهدان بدر، با هم رودرو شوند و یکدیگر را به شمشیر بزنند؟» فرمود: «وای بر تو! آیا جنگی که من امیر و سرلشکر آن هستم، فتنه است؟ به خدایی که محمد ﷺ را به حق مبعوث گردانید و او را گرامی داشت سوگند که هرگز دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده. گمراه نبوده و باعث گمراهی نگشته‌ام. نلغزیده‌ام و پایی را نلغزنده‌ام. من از جانب پروردگار خویش، دلیل و برهان دارم که خداوند آن را برای رسولش روشن کرده و رسول آن را برای من. روز قیامت، مرا در حالی فرامی‌خوانند که گناهی برگردن ندارم و اگر گناهی داشته باشم، پیکار با این جماعت، گناهانم را می‌زداید». (همان، ج ۱، ص ۲۶۵)

۹۹. من به دیدار دشمن شیفته‌ترم از آنان به بازگشت به خانه‌هاشان.

«گریختن از خط مقدم جهاد، خشم خداوند را برمی‌انگیزاند و خواری و ننگ ابدی به بار می‌آورد. آن که گریزد، بر عمر خود نیفزاید و مانع آنچه بر سرش خواهد آمد، نشود. آن که رو به جانب خدا آورد، چون تشنه‌ای است که به آب رسد. بهشت زیر سایه نيزه‌داران است. امروز آنچه در دل و در سر زبان‌هاست، آشکار شود. به خدا من به دیدار دشمنان شیفته‌ترم از آنان به بازگشت به خانه‌هایشان.

خداوندا! اگر از حق سرباز زنی، جماعتشان را پریشان ساز و میانشان اختلاف افکن و به خاطر خطاکاری، به هلاکتشان انداز». (سید رضی، ۱۳۸۷ش، خطبه ۱۲۴)

مواعظ و حکمت‌ها

۱۰۰. من چهره و چشمان هدایتم.

روزی حضرت ﷺ به صورت مبارک خود اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! من چهره و چشمان هدایتم. ای مردم! در طریق هدایت، کمی رهروان، شما را به وحشت نیندازد؛ چه مردم بر سفره‌ای گردآمده‌اند که سیری‌اش اندک و گرسنگی‌اش طولانی است. و خداوند یاری‌کننده است. ای مردم! خشم و خشنودی خداوند همگان را شامل می‌شود. بدانید ناچه نمود را یک نفر از پای در آورد؛ اما چون همه در این باره یک‌سخن بودند، دچار عذاب الهی شدند ... پیامبر خدا، صالح، از قول خداوند به آنان فرمود: «نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (شمس: ۱۴-۱۶) ناچه خدا و هنگامه آب خوردنش را بپایید. اما آنها ناچه را پی کردند و پروردگارش بر آنان عذاب فرستاد و با خاک یکسانشان کرد». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۴۷۰)

۱۰۱. من به آن پای بندم.

«آنچه را می‌گویم، برعهده می‌گیرم و به آن پای بندم؛ آن که عبرت‌های روزگار بر او آشکار شود و از آن پند پذیرد، تقوا او را از سرنگون شدن در شبهه‌ها نگاه دارد». (سیدرضی، ۱۳۸۷ش، خطبه ۱۶)

۱۰۲. من دنیا را از نظر افکنده‌ام.

«وای بر کوچه‌های پر رونق و خانه‌های نگارین شما که سایه‌بان‌هایش چون بال کرکسان است و ناودان آن چون خرطوم پیلان. وای بر اهل بصره که بر کشته‌هایشان نگریند و گمشدگان‌شان را نمی‌جویند. من دنیا را از نظر افکنده‌ام، چنان‌که در خور اوست با او به سر می‌برم و به چشمی که سزاوار است، بدان می‌نگرم». (همان، خطبه ۱۲۸)

۱۰۳. من در نکویی کردن با کسی که در حقم احسان نکرده، مختارم و چون به کسی احسان کنم، باید آن را کامل گردانم. چون هرگاه به کمالش رسانم، آن را ماندگار ساخته‌ام و اگر آن را ناقص گذارم، تبااهش کرده‌ام و چون تبااهش سازم، چرا انجامش داده‌ام! (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۶)

دعاها

۱۰۴. این منم، بنده امیدوارت.

از دعاهای آن حضرت علیه السلام است که: «خدای من! این من، به وارد شدن بر تو در دل نهال امید کشته‌ام و از تو بنده‌نوازی شایسته می‌طلبم. پس ندایم بشنو، دعایم اجابت کن، فرجام کارم را به ناامیدی مکشان، خواسته‌ام را دست رد بر سینه مزن و بازگشتم از نزد خود را با کرامت و بزرگواری ات توأم گردان که تو در آنچه خواهی دچار سختی و تنگنا نشوی و از آنچه اراده نمایی ناتوان نگردی و تو بر هر چیز قدرت داری». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۸۰)

۱۰۵. «سرورم! من آن بنده تو هستم که به دعا کردن فرمانش دادی و لیبیک گفتم و سر به فرمان آورد. آقای من! من آن بنده تو هستم که خطای سنگین، پشتش را شکسته و گناهان، عمرش را فرسوده است. من آن هستم که به نادانی نافرمانی ات کرده است. درحالی‌که سزاوار این همه گناه و معصیت و نادانی کردن نبود. آیا تو ای مولای من، بر کسی بخواندت و در دعا اصرار ورزد، رحمت می‌آوری؟ یا کسی را که زار بگرید و در گریه بی‌تاب شود، می‌آمیزی؟ یا از کسی که صورتش را در پیشگاهت بر خاک مالد، درمی‌گذری؟ یا آن را که از نیازمندی و فقرش به تو شکایت کند و بر تو توکل نماید، بی‌نیاز می‌گردانی؟». (همان، ج ۶، ص ۱۸۱)

۱۰۶. خدایا! من از همه پرگناه‌تر، زشت‌اثرتر و بدکارترم.

«بلکه من - خدای من - از همه بندگان پرگناه‌تر، زشت‌اثرتر و بدکارترم و بیش از همه جسورانه به باطل می‌گیریم و بیداری‌ام در اطاعت تو ناچیزتر و هوشیاری‌ام نسبت به تهدیدهایت به غفلت آمیخته‌تر است و بسیارتر از آن که عیوبم را شماره کنم و بر شمردن گناهانم قدرت داشته باشم. با اعتراف خود، خویشتن را توییح و سرزنش می‌کنم شاید رأفت را، که مایه اصلاح حال گنهکاران است، جلب نمایم.» (همان، ص ۱۸۲)

۱۰۷. من به دستاویز عفوت آویخته‌ام.

«من بنده‌ای هستم سست‌عمل و بزرگ‌آرزو! رشته پیوند با رحمت، از دستم بیرون شده و دستاویز آرزوها از من منقطع گردیده، جز دستاویز عفو و بخششست که بدان آویخته‌ام. طاعت‌های قابل توجه نزد من بسیار اندک است و معصیت‌هایی که وزر و وبالم گردیده، فراوان و البته عفو تو هیچ بنده‌ای را وانهاد، گرچه بد کرده باشد. پس مرا ببخش!». (همان، ص ۱۸۳)

شیعیان

۱۰۸. به این امید که گروهی به من بیبوندند.

ایشان در پاسخ به ایراد اصحاب که می‌گفتند چرا در جنگ با شامیان درنگ می‌کنی، فرمود: «اما گفته شما که در جنگ با شامی‌ها دودل مانده‌ام، به خدا یک روز جنگ را به تأخیر نیفکنده‌ام جز به این امید که گروهی به من بیبوندند و به واسطه من رهایی شوند و به نور هدایت‌م راه ببمایند. این برای من خوش‌تر است از اینکه شامیان را به حال گمراهی، به قتل رسانم؛ هرچند که خود گناه خویش به گردن دارند.» (سید رضی، ۱۳۸۷ش، خطبه ۵۵)

۱۰۹. من با رسول خدا ﷺ و خاندانم در کنار حوض خواهیم بود.

«من با رسول خدا ﷺ و خاندانم همگی در کنار حوض خواهیم بود. هریک از شما باید سخن ما را به گوش گیرد و همچون ما عمل کند. هر طایفه‌ای نجیبی دارد و ما را نیز نجیب و منتخبی است و برای ما شفاعتی، و برای دوستداران ما نیز شفاعتی است. پس در امر ملاقات

با ما در کنار حوض، بر یکدیگر پیشی بگیرید. که ما بیگانگان را از آن می‌رانیم». (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۶۸۱)
۱۱۰. من و پیروانم.

«مسیحیان در فلان و بهمان چیز اختلاف کردند. یهودیان نیز در فلان و بهمان مسئله اختلاف کردند. می‌بینم شما ای امت مسلمان، همچون آنها دچار چنددستگی می‌شوید و بیش از آنان، فرقه فرقه می‌گردید. بدانید! تمام گروه‌ها و فرقه‌ها گمراهند، جز من و پیروانم». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۴، ص ۳۶۰)

دشمنان

۱۱۱. من امروز نیز هم‌اورد ایشانم.
«مرا چه با قریش! به خدا سوگند آن روز که کافر بودند، با آنان پیکار کردم و اکنون که فریب خورده‌اند، آماده نبردم. دیروز هم‌اورد آنان بودم و امروز نیز چنانم. به خدا قریش از ما انتقام نگرفتند جز برای آنکه خداوند ما را بر آن برتری داد و ما آنها را پروردیم و در زمره خود در آوردیم». (سید رضی، ۱۳۸۶ش، خطبه ۳۳)
۱۱۲. آبگیری برایشان پر کنم که... .

«آگاه باشید که شیطان حزب خود را فراهم آورده و سواره و پیاده‌اش را فراخوانده است. حقیقت بینی من با من است. حق را بر خویشان پوشیده نداشته‌ام و بر من پوشیده هم نبوده است. به خدا سوگند، برای آنان آبگیری پر کنم که چون بدان در آیند، راه بیرون شدن ندانند و چون بیرون شوند، بدان باز نتوانند گشت». (همان، خطبه ۱۰)

عهد شکنان

۱۱۳. من و شما دو نفر!
امیر مؤمنان علیه السلام، عمار یاسر و عبدالرحمن بن حنبل قرشی را به سراغ طلحه و زبیر، که در گوشه مسجد نشسته بودند، فرستاد. آن دو نزد ایشان رفتند و خواستند خدمت علی علیه السلام برسند.

طلحه و زبیر نزد امام علیه السلام آمدند و روبه روی حضرت نشستند. امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا! مگر نه اینکه به اختیار و رغبت با من بیعت کردید و از من خواستید خلیفه باشم، با اینکه آن را ناخوش می داشتیم؟» گفتند: «چنین است». فرمود: «مگر نه اینکه هیچ زور و اجباری در کار نبود؟ و شما با من بیعت کردید و پیمان طاعت بستید؟» گفتند: «درست است». فرمود: «پس چرا اکنون چنین عمل می کنید که می بینم؟» گفتند: «ما با تو بدین شرط بیعت کردیم که هیچ کار و حکمی را بدون ما انجام ندهی و در هر کار با ما رایزنی کنی و خود به تنهایی به امور نپردازی. تو خود می دانی که ما چه پایه بر دیگران برتری داریم. اما تو بدون مشورت ما و بدون آنکه بدانیم، هر کاری را که بخواهی می کنی و بیت المال را تقسیم می کنی».

فرمود: «به خدا من به خلافت هیچ رغبتی نداشتم و حاجتم به حکومت نبود. لکن شما مرا بدان وادار کردید و آن وظیفه را بر عهده ام نهادید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان فرمان داده بود، نگرستم و از آن تبعیت کردم. به سستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاده بود، عمل کردم و پیگیر آن شدم و نیازی نبود که در این باره از شما و غیر شما نظر بخواهم و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم مشورت نمایم... اما آنچه درباره تقسیم کردن یکسان بیت المال گفتید، آن چیزی بود که به رأی خود در آن داوری نکردم و پی هوای خویش نگرفتم. من و شما دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره چه حکمی آورد و چگونه آن را اجرا کرد. پس در چیزی که خداوند قسمت کرده و حکمی که فرموده بود، به شما نیازی نداشتم». (همان، خطبه ۲۰۵)

۱۱۴. من رنگ خیانت را در چهره و چشم هاشان می خواندم.

امام علیه السلام فرمود: «طلحه و زبیر به من دست بیعت دادند، در حالی که رنگ خیانت را در چهره آنها می دیدم و از نگاهشان می خواندم که پیمان خواهند شکست. آنگاه اجازه عمره خواستند. به آنها گفتم که منظورشان عمره نیست. پس به مکه رفتند و عایشه را فریب دادند و برانگیختند و فرزندان طلقا با آنان همراهی کردند و او را به بصره نهادند و با این حرکت خود، مسلمانان را به کشتن دادند و زشتی ها آفریدند. شگفتا از این دو نفر که با ابوبکر و عمر در ساختند و با من در افتادند». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۱۰)

۱۱۵. من با لشکری از مهاجران و انصار و تابعین آهنگ تو کرده‌ام.
«و گفتمی که من و یارانم را پاسخی جز شمشیر نیست. راستی که پس از اشک ریختن، مرا به خنده آوردی. کی دیده‌ای که پسران عبدالمطلب از مواجهه با دشمنان پرهیزند و از شمشیر ترسانده شوند. «لختی درنگ کن! حمل به جنگ می‌پیوندند» آن را که می‌جویی، زود است بر تو دست یابد و آن را که دور می‌پنداری، به تو نزدیک شود. من با لشکری از مهاجران و انصار و تابعین آنان، که راهشان را به نیکویی پیمودند، به سوی تو می‌آیم؛ لشکری انبوه و گرد و خاک به آسمان برآورده، جامه‌های مرگ بر تن ایشان و بهترین دیدار برای آنان، دیدار پروردگارشان. فرزندان بدری‌ها و شمشیرهای هاشمی با آنان است که می‌دانی در آن پیکار، تیغ آنها با برادر و دایی و خاندانت چه کرد و این از ستمکاران به دور نیست». (سید رضی، ۱۳۸۷ش، نامه ۲۸)

۱۱۶. «من از بدری‌ها هستم و معاویه، آزاد شده فرزند آزاده شده است و شما اکنون با دشمنان خود روبه‌رو شده‌اید و می‌دانید که جلودارشان منافق است و آنان را به آتش دوزخ می‌خواند. فرزند عموی پیامبرتان با شماست، در پی شما می‌آید، شما را به بهشت و به طاعت پروردگارتان و عمل به سنت پیامبرتان دعوت می‌کند. و هیچ‌کس هم‌پایه آن، که پیش از هر مردی نماز گزارده است، نیست. هیچ‌کس جز من با رسول الله ﷺ نماز نخوانده است. من از اهل بدر هستم و معاویه آزاده شده فرزند آزاد شده است. به خدا ما بر حقیق و آنان بر باطل؛ آنها بر باطل خود مجتمع نشوند و شما از حق خود پراکنده نگردید، مگر اینکه باطل آنها بر حق شما غالب گردد. بکشید آنها را تا خداوند به دست شما کیفرشان دهد. و اگر چنین نکنید، به دست کسانی جز شما آنان را کیفر خواهد داد». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۴۷)

خوارج نهروان

۱۱۷. حکایت من و شما

ایشان پس از گماردن داوران در قضیه تحکیم، فرمود: «اما بعد! نافرمانی کردن خیرخواه مهربان و دانای کاردان، حسرت خوردن دارد و پشیمانی به بار آورد. درباره این داوری رأی خود را گفتم و آنچه در دل داشتم از شما پنهان نکردم. ای کاش قصیر، پسر سعد را اطاعت می کردند. ولی شما همچون مخالفانی ستمکار و پیمان شکنانی نافرمان، سرباز زدید؛ چندان که نصیحت گر در خیرخواهی خود به تردید افتاد و از پند دادن امتناع ورزید. داستان من و شما چنان است که برادر هوازنی گفت:

در سرزمین منعرج فرمان خود را به شما دادم اما

از پند و فرمان من بهره نیافتید مگر فردا روز».

(سید رضی، ۱۳۸۷، خطبه ۳۵)

۱۱۸. من شما را می ترسانم!

امام علیه السلام در بییم دادن اهل نهروان فرمود: «من شما را بییم می دهم؛ مبدا جنازه های پتان در اطراف رود نهروان و زمین های پست و بلند آن افتد، بی آنکه برهان روشنی از پروردگار و حجتی آشکار داشته باشید، از خانه هاتان آواره و به دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از کار حکمیت باز داشتم و سرباز زدید و با من درافتادید و مخالفت کردید تا به دلخواه شما کشانده شدم. شما ای سبک سران! ای بی خردان نادان! ای ناکسان و بی اصل و نسب ها! من نه بلایی برایتان آوردم و نه زیان شما را خواستم». (همان، خطبه ۳۶)

۱۱۹. با من جنگ شده است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی برایتان نقل کنم، اینکه دستی از آسمان برآید و مرا برآید، برای من بهتر از آن است که بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دروغ ببندم. چون درباره مسائل مربوط به خویش از نزد خود چیزی بگویم، ایرادی نیست؛ چراکه جنگ خدعه و نیرنگ است و من کسی هستم که مورد هجومه و جنگ واقع شده ام. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "در آخر زمان کسانی خروج می کنند که کم سن و خرد و کوته فکرند. گفته های ایشان بهترین و آراسته ترین سخنان و نمازشان بیش از نماز شما و قرآن خواندشان بیش از قرآن

خواندن شماس. ایمانشان از حنجره‌هایشان تجاوز نکند و از دین منحرف شوند همچون جهیدن تیر از کمان! آنان را بکشید که در کشتن‌شان پاداش روز قیامت نهفته است». (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۶۷)

۱۲۰. من چشم فتنه را کور کردم و از جای کندم.

«ای مردم! من بودم که چشم فتنه را از جای برکندم و کسی جز من گستاخی این کار شگفت را نداشت. به خدا اگر من در میان شما نبودم، با پیمان‌شکنان و بیدادگران و نهروانیان مقابله نمی‌شد. به خدا اگر نبود ترس اینکه فقط سخن بگویند و عمل را رها کنید، شما را از آنچه خداوند بر زبان پیامبرش جاری کرده درباره کسانی که با آنان پیکار کرد و به گمراهی‌شان آگاه و به هدایتی که ما بر آن هستیم دانا بود، خبر می‌دادم». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۲، ص ۳۰۴)

غلوکنندگان

۱۲۱. من، بنده‌ای از بندگان خدا هستم.

امیرمؤمنان علیه السلام به جماعتی برخورد کرد که ظهر ماه رمضان در حال خوردن بودند. فرمود: «مسافرید یا بیمار؟» گفتند: «هیچ کدام». فرمود: «آیا از اهل کتابید؟» گفتند: «نه». فرمود: «چرا روزه‌خواری می‌کنید؟» گفتند: «تو، تو». و بیش از آن نگفتند. حضرت مقصودشان را دانست. از اسب فرود آمد و صورتش را به خاک سایید و آنگاه فرمود: «وای بر شما! من بنده‌ای از بندگان خدایم. خدا را بپایید و به اسلام برگردید». اما آنها امتناع کردند. چندین بار به راه راست دعوتشان فرمود، اما بر عقیده خود اصرار ورزیدند. پس، از کنارشان برخاست و فرمود: «محکم دست و پاهایشان را ببندید و کارگر و آتش و هیزم برایم بیاورید». آنگاه دستور داد دو چاه حفر کنند. سر یکی را بست و دیگری را گشوده گذاشت. هیزم‌ها را در چاه سرگشوده ریخت و راهی از آن به دیگر چاه باز کرد و هیزم‌ها را آتش زد. دود هیزم‌ها به چاهی که آن چند تن در آن بودند، راه یافت. امیرمؤمنان علیه السلام آنها را ندا داد و سوگند که به اسلام برگردند. اما بی‌فایده بود. پس امر کرد هیزم و آتش آوردند و در چاه ریختند و بدین ترتیب آنان را به آتش هلاک کرد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۶)

۱۲۲. من از آنچه می‌گویی کمتر، و از آنچه می‌پنداری برترم.

مردی که در واقع با امیرمؤمنان علیه السلام دشمن بود، پیش روی ایشان وی را مدح و ستایش کرد. امام علیه السلام به او فرمود: «من از آنچه می‌گویی کمتر، و از آنچه در دل داری، برترم». (همان، ج ۴، ص ۱۰۴)

شهادت

۱۲۳. من نیز چون مرگم دررسد...

راوی گوید: در جنگ صفین با علی علیه السلام همراه بودم. درحالی که حضرت به لشکر خود نظم و ترتیب می‌داد معاویه بر اسبی سرکش سوار شد و آهنگ ایشان کرد. امام علیه السلام هم سوار بر اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرتجز، شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله، ذوالفقار، را به کمر بسته بود. مردی از اصحاب عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! خود را بپایید و مراقب باشید. ما از این ملعون بر جان شما بیمناکیم». فرمود: «اگر چه درست گفتم و او در دین خود مورد اطمینان نیست و نگون بخت‌ترین بیدادگران و نفرین‌شده‌ترین مقابله‌کنندگان با پیشوایان هدایت است، لکن مرگ خود سپر بلا است. هر انسانی با خود فرشته نگهبانی دارد که او را از افتادن در چاه و ماندن زیر آوار و رسیدن آسیبی حفظ می‌کند و چون مرگش فرارسد، فرشتگان او را با آنچه باید بر سرش آید، تنها گذارند. من نیز این چنینم و هرگاه مرگم دررسد، شقی‌ترین انسان‌ها یا پیش‌نهد و این محاسن را از خون این سر خضاب نماید. این عهدی است بسته شده و وعده‌ای که دروغ نباشد». (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۶۸)

۱۲۴. من دیروز مصاحب شما بودم و...

لحظاتی پیش از شهادت فرمود: «اما وصیت من؛ چیزی را با خداوند شریک قرار ندهید و سنت محمد را تباه نسازید. این دو ستون را برپا دارید و این دو چراغ را شعله‌ور نگاه دارید. مادام که پراکنده نشوید، نکوهشی متوجه شما نیست. هریک از شما به قدر توان خود بکوشد و بر جاهلان آسان گیرد که پروردگاری مهربان و دینی استوار و پیشوایی دانا با شماست. من دیروز مصاحب شما بودم و امروز مایه پند و اعتبار شمایم و فردا از شما جدا خواهم شد.

خداوند من و شما را بیامرزد». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، خطبه ۱۴۹)

۱۲۵. من با شکم خالی پروردگارم را ملاقات می‌کنم.

در ماه رمضان که به شهادت رسید، شبی را نزد امام حسن علیه السلام، شبی را در خانه امام حسین علیه السلام و شبی را نزد عبدالله بن جعفر افطار می‌کرد و بیش از دو - سه لقمه نمی‌خورد. چون اعتراض می‌کردند، می‌فرمود: «این شب‌ها، شب‌های اندک و ناچیز خوردن است، که چون فرمان خدا رسد، من با شکم خالی به دیدار پروردگارم بشتابم». سپس در یکی از همین شب‌ها، با ضربت ابن ملجم ملعون به شهادت رسید. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۱۸۷)

۱۲۶. اگر من از این ضربت مُردم...

در وصیت کردن به امام حسن و امام حسین علیه السلام پس از ضربت ابن ملجم - که نفرین خدا بر او باد - به آنان فرمود: «... ای پسران عبدالمطلب! مبادا دست در خون مسلمانان فرو برید و گوئید: امیرمؤمنان را کشتند! بدانید جز قاتل من نباید کسی به خون من کشته شود. بنگرید! اگر من از این ضربت مُردم، او را فقط یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اندامش را مبرید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «بپرهیزید از مثله کردن و بریدن اعضای بدن مرده؛ هرچند سگ دیوانه باشد». (سید رضی، ۱۳۸۷ش، نامه ۴۷)

۱۲۷. من خود، شهید و پدر شهیدانم. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۷)

منايع و مأخذ

١. ابن ابي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله (١٤٠٤ق)، شرح نهج البلاغة، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ اول، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
٢. ابن شاذان قمي، شاذان بن جبرئيل (١٣٦٣ش)، الفضائل، چاپ دوم، قم، نشر رضی.
٣. بلاذري، احمد بن يحيى (١٣٩٧ق)، انساب الاشراف، تصحيح: محمد باقر محمودي، لبنان، بيروت، دار الفكر.
٤. شريف الرضي، محمد بن حسين (١٣٨٧ش)، نهج البلاغة، تصحيح و تعليق: صبحي الصالح، چاپ اول، ايران، قم، دار الهجرة.
٥. شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه (١٣٩٨ق)، التوحيد، تصحيح: هاشم حسيني، چاپ اول، ايران، قم، مؤسسة انتشارات اسلامي.
٦. طبري، محمد بن جرير (١٩٨٣م)، تاريخ الامم و الرسل و الملوك، تصحيح: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، مؤسسة الاعلمي.
٧. عروسي حوزي، عبد علي بن جمعة (١٤١٥ق)، تفسير نور الثقلين، ايران، قم، انتشارات اسماعيليان.
٨. فيض كاشاني، ملامحسن (١٤١٥ق)، تفسير الصافي، تهران، انتشارات الصدر.
٩. قمي، علي بن ابراهيم (١٣٦٧ش)، تفسير قمي، قم، دار الكتاب.
١٠. كليني، محمد بن يعقوب (١٣٨٨ق)، الكافي، تصحيح و تعليق: علي اكر غفاري، تهران، دار الكتب الاسلامية.
١١. ليثي واسطي، علي بن محمد (١٣٧٦ش)، عيون الحكم و المواعظ، مصحح: حسين حسني بيرجندي، چاپ اول، قم، دار الحديث.
١٢. متقي الهندي، علاء الدين علي (١٣٩٧ق)، كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، تصحيح: صفوة الصفا، چاپ اول، بيروت، مكتبة التراث الاسلامي.
١٣. مجلسي، محمد باقر (١٤٠٣ق)، بحار الانوار، چاپ دوم، بيروت، مؤسسة الوفاء.
١٤. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣ق)، الجهد و النصر لسيده العتره في حرب البصرة، مصحح: علي مير شريفی، چاپ اول، ايران، قم، كنگره شيخ مفيد.